



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۳۰ | مهر ۱۳۹۹

نوجوان  
کلاف



زهرا قربانی



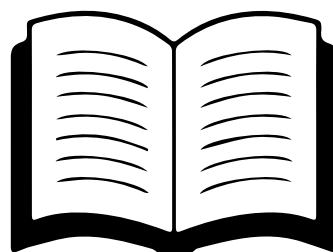
پژوهش  
محمدصادق  
امانی

طرح:  
امیرمحسن  
ترابی

۴

## از تفاوت ما نوجوانان دهه هشتادی

# نسل



## شما و بقیه

**۱** هرچقدر ما دهه هشتادی‌ها دنبال ریسک و ماجراجویی و تجربه اتفاقات جدید هستیم، پدر و مادرهایمان دنبال کار استخدامی و دفترچه بیمه و نشستن مادام‌العمر پشت یک میز در فلان موسسه دولتی‌اند. چنان‌که اعتقاد دارند آدم باید ستون فقراتش شبیه صندلی دفتر کارش شود. کسی هم نیست بگوید: بابا! زمانه عوض شده است!



**۲** تحقیقات به دست آمده نشان می‌دهد شما بزرگ‌ترها برعکس دهه هشتادی‌ها که به طرز بیمارگونه‌ای تعاملی هستند، فردگرایی! یعنی اول نظر و عقیده و باور خودتان را امتحان می‌کنید، بعد اگر جواب نداد و نتیجه مورد قبول حاصل نشد، یواشکی مشورت و نظر خواهی می‌کنید. باین طرز تفکر چرا می‌گویید نوجوان‌ها قبل از انجام امر مهم آب خوردن هم باید اجازه و مشورت بگیرند؟



**۳** در لحظاتی که دهه هشتادی‌های گرمای در فضای مجازی در حال گشت و گذار و کسب اطلاعات فوق سری هستند؛ بزرگ‌ترها به علت پیرچشمی با یک عینک روی ابتدایی‌ترین نقطه بینی در حال دانش‌اندوزی از طریق مطالعه کتاب هستند. اصلاً هم به گوش کردن پادکست و کتاب صوتی اعتقادی ندارند و حال چرخیدن و کسب اطلاعات در فضای مجازی را ندارند و برایشان خسته‌کننده است. اگر هم به سوالی برخوردند، فوق فوقش یک سرچ دست و پا شکسته در اینترنت می‌کنند و لاغیر!



**۴** اگر برنامه‌های تلویزیونی دهه شصتی‌ها را نگاه کنید، اصولاً یک خانم مهربان پشت یک میز نیم‌متر در دوایست سانت نشسته است و از بچه خوبی بودن پدر و مادر و فاصله گرفتن از صفحه تلویزیون صحبت می‌کند. باین اوصاف معلوم است آدم‌های این نسل به قبل دوست دارند یکطرفه صحبت کنند و بنشینند به نصیحت کردن! والا! (کش دار خوانده شود!)



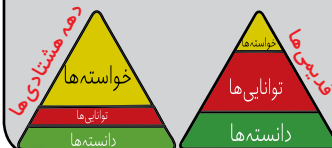
**۵** خاطره دهه شصتی‌ها از صف بستن جلوی روزنامه فروشی برای خرید روزنامه‌های ورزشی و عقب نماندن از اتفاقات روز اصلاً در تصویر یک دهه هشتادی نمی‌گنجد. این که ساعت هادم دکه‌ها در آرزوی خواندن تیر یک مجلات با یک کیک و نوشابه این پا و آن پا کنی عجیب‌ترین خاطرات بازگوشده از یک دهه شصتی و پنجاهی است. البته دور از جان مخاطبان نوجوانه که ان شاء... تمام طول هفته را در آرزوی خریدن روزنامه به خواب می‌روند.



**۷** برعکس دهه هشتادی‌ها که اگر موفق باشند و در حوزه‌ای تبحر هم داشته باشند عمراً به کسی نمی‌گویند و صدایش را در نمی‌آورند؛ افتخار قدیمی‌ها به این بود که با نام و نشان کامل و اسم پدر بشناسندشان حتی اگر با برگه امتحان را سفید تحویل می‌دادند احتمالاً مقابل نام و نام خانوادگی اسم خود را گل درشت قید می‌کردند.

**۸** در گذشته‌های نه چندان دور، بدترین توهین عالم این بود که پدر و مادری به فرزند گرمای خود بگویند: «بروتواناق به کارات فکر کن!» یعنی تنها شدن نسل‌های پیشین و بی‌تفاوتی والدین و قهر کردن به خاطر کار بدشان جز تنبیه‌های سخت حساب می‌شد.

**۹** شاید مهم‌ترین تفاوت قدیمی‌ها با دهه هشتادی‌ها همین مثلث‌های پایین باشد. قدیمی‌ها آنقدر روی توانایی‌هایشان پافشاری و تلاش می‌کردند به قول معروف می‌توانستند «بترکون!» مثلاً در ۲۴ سالگی فرمانده جنگ می‌شدند و مملکت را می‌دادند دستشان اما دهه هشتادی‌ها خدایی حال اثبات توانایی را ندارند و به دانسته‌های مجازی‌شان اکتفا کرده‌اند.



**۱۰** ما را که می‌شناسید؟! خدا نکند این ماسک (اشاره به گوشی تلفن همراه) را ازمان بگیرند؛ می‌شویم تنها ترین و افسرده ترین و خیره ترین آدم به سفیدی سقف اتاق و با مشاهده ترک دیوار هم آه از نهاد که هیچ، اشک از چشم مان جاری می‌شود. خدا نکند برق برود و وای فای خاموش شود، به زمین و زمان گیر بی خود می‌دهیم. حالا در مقابل بزرگ‌ترها، اصلاً نمی‌فهمیم چرا گوشی می‌خرند. جواب تلفن که نمی‌دهند هیچ، این طرف و آن طرف جا هم می‌گذارند. ناسلامتی اسمش تلفن همراه است!

